

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

به تناسب بحث از معنای صیغه امر، کلام به اینجا ختم شد که فرق میان امر مولوی و ارشادی چیست. آیا در هر دو، صیغه امر به یک معنا به کار رفته است یا اینکه هر یک معنای متفاوتی دارند و یا اینکه بگوییم صیغه امر در یک معنای جامعی به کار رفته است؟ نظریه مختار در این زمینه مطرح شد که بنا بر مبنای محقق حائری در حقیقت انشاء بود. در همین رابطه به کلام محقق همدانی پرداختیم و توضیحات مرحوم روحانی از کلام ایشان را نقل کردیم. در این جلسه به اصل کلام محقق همدانی خواهیم پرداخت.

نظریه محقق همدانی در حقیقت امر مولوی و ارشادی

محقق همدانی در کتاب مصباح الفقیه در حقیقت امر ارشادی و ارتباط آن با امر مولوی می‌فرماید:

«فنقول : هذا القسم من الطلب هو في حد ذاته إلزامي ، ولكن لا دلالة فيه على كون المطلوب لازما لدى المولى ، فإنّ هذا شيء خارج عن مدلول الصيغة ، وإنّما مدلوله إلزام العبد به ، أي طلبه منه على سبيل التنجيز ، فيجب على العبد بحكم العقل الإتيان به ، إلّا أن يدلّ دليل عقليّ أو نقليّ على عدم لزومه لدى المولى ، وأنّه لا يؤاخذ على مخالفته.

والحاصل : أنّ الأوامر - التي يستفاد منها وجوب الفعل أو استحبابه - على قسمين : إرشاديّ ومولويّ.

أمّا الإرشاديّ : فهو ما كان مسوقا لبيان لزوم الفعل أو نديه لا بلحاظ كونه مطلوباً بهذا الطلب ، بل من حيث هو بلحاظ المصلحة الكامنة فيه دنيويّة كانت أم أخرويّة ، وهذا هو المنساق إلى الذهن من الأوامر المعلّلة بما يترتّب على متعلّقاتها من المصلحة ، كما في قولك : «أسلم حتى تدخل الجنّة» والأوامر الصادرة على سبيل الوعظ والإرشاد والحثّ على الخروج عن عهدة التكليف ، والأوامر المسوقة لبيان كیفیّة الأعمال من العبادات والمعاملات ، والأوامر الواردة في المستحبّات لا يبعد أن يكون أغلبها من هذا القسم ، ولا تأمل في أنّ إرادة هذا المعنى من صيغة «افعل» خلاف ما يقتضيه وضعه.

وأمّا المولويّ : فهو ما كان الغرض منه بعث المأمور على الفعل ، كما في قول الوالد لولده أو السيّد لعبده : «ناولني الماء» عند إرادة شربه ، وهذا القسم هو محلّ كلامنا ، كما أنّه هو المتبادر من صيغة «افعل».

فنقول : إذا كان مقصود المولى من قوله لعبده : «اشتر الخبز والجبن والبصل» مثلاً : بعثه على شراء هذه الأشياء وإحضارها لديه ، فلا نعقل فرقا فيما يريده من لفظه بين أن يكون بعض هذه الأشياء أو جميعها غير مهمّ لديه بحيث لا يؤاخذ على مخالفته ، أو كون جميعها مهمّاً لديه ، سواء طلب الجميع بأمر واحد أو بأوامر متعدّدة ، فإنّ مراده بلفظه على جميع التقادير ليس إلّا بعثه على الفعل الذي تعلّق به طلبه ، وصدق هذا المعنى - أي إرادة إيجاد المتعلّق في الجميع على سبيل التواطؤ والتشكيك - إنّما هو فيما بعثه على الطلب ، أي المصلحة التي أحرزها في الفعل ودعته إلى الأمر بإيجاده ، وبعد أن دعت المصلحة إلى الأمر بالإيجاد فلا نرى

حينئذ تفاوتاً فيما يريد به بقوله : « اشتر » إلا أن تلك المصلحة الباعثة له على الطلب قد لا تكون لديه لازمة التحصيل ، فيبين ذلك لعبده بقرينة منفصلة ، فيقول مثلاً : « البصل الذي أمرتك به ليس بواجب » فيعلم من ذلك أن أمره المتعلق به كان على جهة الاستحباب ، لا أن مراده بتلك العبارة كان معنى غير ما فهمه من كلامه.

اللهم إلا أن يستكشف من ذلك أنه لم يكن مقصوده بذلك بعثه على الفعل على سبيل التنجيز ، بل بيان كونه محبوباً لديه ، وأنه مما ينبغي أن يوجد ، فيندرج حينئذ في القسم الأول ، ويخرج عن محلّ الفرض ، ففي محلّ الفرض - أي ما كان غرضه من الأمر بعثه على الفعل على سبيل التنجيز - يجب على العبد الخروج عن عهدة ما تعلّق به غرضه من أمره ، إلا أن يعلم من الخارج أن مقصوده ليس مهمّاً لديه بحيث لا يرضى بمخالفته ، فدلالة الأمر على كونه مولوياً دلالة وضعيّة حيث إنّه ظاهر في الطلب ، وأمّا دلالته على لزوم الفعل على تقدير عدم الإذن في المخالفة وندبه على تقدير الإذن فعقليّة ، ولذا لا يتفاوت الحال في ذلك بين ما لو استفيد طلبه من اللفظ أو من الإشارة ونحوها ، فلو أشار بيده إلى جماعة فعلم العبد من إشارته أنه يريد إحضارهم أو طردهم ، يجب عليه الخروج عن عهدة ما تعلّق به غرضه من إشارته ، إلا أن يعلم بعدم لزومه ، فيقتصر في رفع اليد عمّا يقتضيه طلبه على مقدار دلالة الدليل ، وهكذا الكلام في النهي حرفاً بحرف ، فلا تطيل بالإعادة» [1]

به عقيدة محقق همدانی اولاً در معنای موضوع له صیغه امر در اوامر مولوی الزام وجود ندارد. صیغه بر مطلق طلب دلالت دارد و لزوم از مدلول صیغه خارج است. [2] ایشان معتقدند دلالت صیغه امر بر وجوب و لزوم، عقلی است و نه لفظی. عقل می‌گوید اگر مولی امر کرد، بر عبد واجب است که آن را اتیان کند، مگر اینکه قرینه‌ای نقلی یا عقلی بر عدم لزوم اقامه شود.

فرق میان اوامر مولوی و ارشادی

جناب محقق همدانی می‌فرماید اوامر - وجوبی باشد یا استحبابی - دو قسم است: مولوی و ارشادی. اوامر ارشادی آن است که برای بیان لزوم و استحباب فعل است اما دال بر این لزوم و استحباب، طلب نیست، بلکه آن مصلحت کامنه و موجوده در فعل است که مطلوبیت را ایجاد کرده است. در اوامر مولوی، فعل به نفس امر است که مطلوب شده است، یعنی اگر امر مولی نبود این فعل اصلاً مطلوبیتی نداشت. لکن در اوامر ارشادی با قطع نظر از امر مولی مطلوبیت ذاتی در فعل وجود دارد. در جایی که مولی فرموده است: «أقيموا»، صلاة با این امر است که مطلوب مولی می‌شود و قبل از امر هیچ طلبی نبوده است. اما در جایی که می‌فرماید: «أطيعوا الله»، مطلوبیت اطاعت از خدا ربطی به امر مولی ندارد. درست است که در اوامر ارشادی، مولی ظاهراً امری دارد و طلبی، اما مطلوبیت فعل به لحاظ این امر نیست بلکه به لحاظ آن مصلحت کامنه‌ای است که در ذاتش وجود دارد - چه مصلحت دنیوی باشد و یا مصلحت اخروی. حتی در مواردی که ارشاد به حکم عقل نیست و شاید عقل اصلاً آن مصلحت را درک نکند نیز ارشاد به جزئیت یا شرطیت و یا مانعیت و مانند آن است.

اشتراک میان امر مولوی و ارشادی در اشتمال بر طلب

بنابراین، از منظر محقق همدانی هم در اوامر مولوی و هم در اوامر ارشادی طلب وجود دارد و صیغه در همان معنای طلب استعمال شده است، اما در اوامر مولوی، مطلوبیت فعل از ناحیه امر آمده است ولی در اوامر ارشادی، مطلوبیت فعل از ناحیه مصلحتی است که در ذات فعل موجود است. به بیان دیگر: الفعل فی موارد الاوامر المولوية صار مطلوباً بنفس الطلب و لکنه فی موارد الارشادية مطلوب مع قطع النظر عن طلب المولى، غیر آن الطلب موجود فی کلا الامرین. البته از نظر مشهور اصولیین، در اوامر ارشادی نه طلبی است و نه بعثی و تحریکی و مطلوبیت فعل نیز از ناحیه طلب مولی نمی‌آید بلکه مطلوبیت قبلاً در متعلق امر وجود داشته است.

مثال‌هایی برای اوامر ارشادی

محقق همدانی بعد از این مثال‌هایی برای اوامر ارشادی ذکر می‌کنند که یکی از آنها اوامری هستند که معلل‌اند و این تعلیل نیز به لحاظ آن مصلحتی است که در متعلق این اوامر وجود دارد. تمام این اوامر ارشادی‌اند. مثلاً فرض کنید در جهاد ابتدائی، مسلمین به کفار بگویند «أسلموا حتی تدخلوا الجنة». این امر ارشادی است، از آن جهت که امر به اسلام معلل شده است به

دخول در جنت و به این معناست که دخول در جنت که مصلحت عظیمه است نتیجهٔ مسلمان شدن است. این تعلیل ارتکازی است چرا که عقلاء می‌گویند بهشت جایی است که نعمت‌هایش قابل شمارش نیست و با دنیا قابل مقایسه نیست، پس بهترین مکان برای انسان است. چون این تعلیل عقلانی است پس امر هم ارشادی خواهد بود والا اگر تعلیل شرعی باشد دیگر معنا ندارد که امر علی سبیل الوعظ و الارشاد باشد. همهٔ اوامری که بر سبیل وعظ و ارشاد است و اوامری که مکلفین را تشویق می‌کند که ذمهٔ شما مشغول به تکلیف نباشد مثل اوامر احتیاطی، همهٔ آنها از قبیل اوامر ارشادی هستند؛ زیرا خروج از عهدهٔ تکلیف مع قطع النظر از امر هم مطلوب است و اینطور نیست که با امر مولی مطلوبیت پیدا کرده باشد.

همچنین اوامری که کیفیت عبادات را بیان می‌کنند، مثل «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» که در صدد بیان جزئیات فاتحة الكتاب است - همانطور که صاحب منتقى الاصول از قول محقق همدانی فرموده است - این امر بدان معناست که اگر کسی بخواهد یک مرکب کامل صلاتی را به جا بیاورد باید فاتحة الكتاب را هم بخواند. این نه به خاطر این است که خواندن فاتحة الكتاب با امر مولی مطلوبیت پیدا کرده است، بلکه وقتی در خود این مرکب صلاتی ملاحظه و دقت می‌کنیم می‌بینیم فعلی که مرکب از اجزائی است مطلوب است که تمام اجزائش آورده شود و امر به جزء در حقیقت امر به جزئیات آن است و نه امر مولوی خاصی که در صورت ترک آن یک عقاب برای ترک مرکب کامل بدهند و عقاب دیگری برای ترک آن جزء. بر ترک اصل عمل تنها یک عقاب مترتب است.

محقق همدانی همین حرف را در باب معاملات می‌زنند و می‌فرمایند وقتی در روایت آمده است: «نهی النبی عن الغرر»، معنای این نهی چیست؟ روشن است که این نهی، ارشادی است چرا که غرر با قطع نظر از نهی نیز یک امر قبیح و مذمومی است. وقتی چیزی مجهول است انسان بر آن اقدام نمی‌کند. پس اگر شارع هم از آن نهی کرد یعنی جهالت در معامله موجب بطلان آن است نه اینکه این نهی دلالت بر یک حرمت تکلیفی داشته باشد. بنابراین از نظر صاحب مصباح الفقیه، تمام خصوصیات که در معاملات وجود دارد عنوان ارشادی پیدا می‌کند و با این بیان مجموعهٔ وسیعی از احکام چه در باب عبادات و چه در باب معاملات ذیل اوامر ارشادی تعریف خواهند شد.

مورد چهارمی که ایشان برای اوامر ارشادی بیان می‌کنند عبارت از اوامر وارده در باب مستحبات است. از نظر ایشان، بعید نیست که اغلب این اوامر ارشادی باشند. عقل در بعضی موارد از اوامر استحبابی راهی برای فهم مصلحت موجود در آن امر مستحب ندارد مثل استحباب غذا خوردن با دست راست. لکن در اغلب مستحبات یک مصلحت کامنهٔ روشنی در فعل وجود دارد که امر مولی آن مصلحت را ایجاد نکرده است و با قطع نظر از امر نیز آن مصلحت وجود دارد.

فرق محقق بروجردی و محقق همدانی در تحلیل امر استحبابی

همین جا خوب است که به مبنای آقای بروجردی در باب مستحبات اشاره کنیم. ایشان در فرق میان وجوب و استحباب فرمود این فرق به حسب مقارنات است و نتیجه آن است که طلب بعثی در صیغه‌های مستعمله در استحباب وجود ندارد:

«و علی هذا فیجب أن یقال إن الصیغ المستعملة فی الاستحباب لا تكون مستعملة فی الطلب البعثی، و لا تتضمن البعث و التحریک، و إنما تستعمل بداعي الإرشاد إلى وجود المصلحة الراجحة فی الفعل.» [3]

مرحوم همدانی اما می‌فرمایند در استحباب طلب وجود دارد لکن مطلوبیت فعل از ناحیهٔ این طلب نیامده است بلکه به جهت مصلحتی است که موجود در خود فعل است. آقای بروجردی بر مبنای مشهور مشی کرده‌اند آنجا که در نقد قداماء از اصولیین که قائل بودند وجوب عبارت است از طلب الفعل مع المنع من الترتک و لکن استحباب عبارت است از طلب الفعل مع الاذن فی الترتک، می‌فرمودند این تهافت است که از یک طرف طلب وجود داشته باشد و از طرف دیگر اذن در ترک. پس معلوم می‌شود اصلاً طلبی نیست و فقط واجبات است که متضمن طلب هستند. صیغه امر آنجا که در استحباب استعمال شده است ارشاد به

مصلحت موجود در فعل است. از این روست که آقای بروجردی تمام اوامر استحبابی را ارشادی دانستند. بعد از این محقق بروجردی می‌گویند:

«و بهایی آن صاحب القوانين أيضا اختار هذا المعنى فقال: «إن الأوامر الندية كلها للإرشاد» و هو كلام جيد.» [4]

تا اینجا، کلام محقق همدانی در تمایز مولویت و ارشادیت را بیان کردیم و مواردی که ایشان از باب نمونه برای اوامر ارشادی فرمودند را توضیح دادیم. ایشان در ادامه می‌فرمایند مقتضای صیغه امر این است که مطلوبیت فعل از ناحیه امر و طلب باشد و اگر خلاف این باشد در حقیقت خلاف وضع صیغه است.

حقیقت اوامر مولوی از منظر محقق همدانی

بعد از این، ایشان به اوامر مولوی می‌پردازند با این بیان که غرض آمر بعث و تحریک مأمور بر انجام فعل است و متبادر هم همین است. در این امر فرقی نمی‌کند که امر به چیز مهمی باشد یا مهم نباشد و بر ترکش مواخذه نکند مثل مستحبات. در هر دو صورت، صیغه برای بعث به آن فعلی است که متعلق طلب واقع شده است. البته اینکه گفته شد مطلوبیت در اوامر مولوی از ناحیه طلب آمده است به این معنا نیست که در خود فعل مصلحت وجود ندارد چرا که متعلق طلب در امر مولوی هم دارای مصلحت است که ممکن است عقل هم این مصلحت را نفهمد بلکه مولی این مصلحت را احراز می‌کند که اگر تحصیل این مصلحت لازم باشد امر وجوبی است و الا استحبابی خواهد بود. البته قبلاً هم گفته شد که این وجوب و استحباب به دلالت عقلی فهمیده می‌شود. پس در اوامر مولوی این مولی است که مصلحت را احراز می‌کند، اعم از اینکه مکلف این مصلحت را درک کند یا خیر. بنابراین مطلوبیت به سبب امر محقق شده است با قطع نظر از اینکه مکلف مصلحت فعل را بفهمد یا خیر.

خلاصه فرمایش محقق همدانی

حاصل کلام اینکه ما در کلمات محقق همدانی به دنبال عبارتی بودیم که مرحوم روحانی از آن برای مراد خود استفاده کرد به اینکه اوامر ارشادی هم مولوی هستند به این معنا که هر دو دلالت بر طلب می‌کنند با این فرق که مطلوبیت فعل در امر مولوی از ناحیه امر است ولی در امر ارشادی از ناحیه ذات فعل. مخلص کلام اینکه ما از کلام مرحوم همدانی چند نکته مهم را استفاده کردیم:

- 1- هم در امر مولوی بعث وجود دارد و هم در امر ارشادی.
- 2- مطلوبیت فعل در امر مولوی از ناحیه طلب محقق می‌شود ولی در امر ارشادی از ناحیه مصلحت موجود در فعل.
- 3- در امر مولوی هم مصلحت وجود دارد لکن این منافاتی ندارد با این مطلب که مطلوبیت از ناحیه طلب بر روی آن متعلق دارای مصلحت آمده است.
- 4- بنابراین، اوامر ارشادی هم – همانطور که صاحب منتقی فرمود – مولوی هستند از این جهت که دال بر طلب‌اند.
- 5- صیغه امر به وضع لغوی نه دلالت بر وجوب دارد و نه استحباب بلکه با دلالت عقلی الزام را می‌فهماند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- الهمدانی، الشیخ آغا رضا. مصباح الفقیه. قم: دار الفکر، 1423.

- بروجردی، حسین. نهاية الأصول. حسینعلی منتظری. قم: تفکر، 1415.

[1]- الشیخ آغا رضا الهمدانی، مصباح الفقیه (قم: دار الفکر، 1423)، ج 10، 281-283.

[2]- در این بحث اختلاف است که آیا صیغه به دلالت لفظی دلالت بر وجوب می‌کند یا وجوب مستفاد از حکم عقل است یا قول دیگری در این مساله باید اختیار کرد. این مطلب را در جهت دوم از جهات نه‌گانه صیغه امر دنبال خواهیم کرد.

[3]- حسین بروجردی، نهاية الأصول، حسینعلی منتظری (قم: تفکر، 1415)، ج 1، 104.

[4]- همان.